

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس چهل و نهم

آمیزش با ملل و فرهنگ‌های غیر اسلامی (۲)

صفحه ۱۳۹

(أعوذ بالله من الشيطان الرجيم)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

این روزها مشکلات بزرگی دامن مسلمانان جهان را گرفته است و هر روز هم بر حجم آنها افزوده می‌شود و اگر وضع به همین منوال ادامه پیدا کند، هلاکت این امت حتمی است، همان طور که امت‌های گذشته نخست به چنین روزهایی رسیدند و سپس هلاک شدند، در حالی که باید از عاقبت امت‌های گذشته عبرت بگیریم و عبرت از آن این است که بدانیم این همه گناه و ظلم و جنگ و جنایت و فتنه و تفرقه در امت اسلام، بدون کیفر نمی‌ماند؛ چون سنت خداوند است که هر امتی به چنین راهی قدم بگذارد به عذاب او دچار شود؛ خواه عذابی آسمانی و ناگهانی و خواه عذابی زمینی و تدریجی. بی‌حکمت نیست که سیدنا المنصور در چنین برهه‌ی حساسی از تاریخ اسلام ظهور فرموده است تا مسلمانان جهان را از عذاب خداوند بیم دهد و به پیشگیری از آن با «بازگشت به اسلام» دعوت کند؛ چنانکه در نامه‌ای خطاب به آنان نوشته است:

«تا آن گاه که نوبت به مهدی رسید و قیامت نزدیک شد و دل‌ها سخت گردید. پس خداوند بنده‌ای از بندگانش را از جایی که آفتاب می‌دمد برانگیخت، با حکمت و اندرز نیکو تا عهد او را به یاد آنان آورد و آنان را به سوی خلیفه‌اش در زمین از عترت و اهل بیت پیامبرش دعوت کند، باشد که آنان بازگردند و آن بنده من هستم. پس دعوتم را اجابت کنید و به سوی مهدی بازگردید، تا گناهانتان آمرزیده شود و کارهاتان سامان یابد، پیش از آنکه روزی بر شما برسد که بر عاد و ثمود و قوم نوح رسید» [نامه‌ی یازدهم].

اینکه فرموده است: «پیش از آنکه روزی بر شما برسد که بر عاد و ثمود و قوم نوح رسید»، سخنی گراف نیست، بلکه هشدار جدی مبتنی بر درک اوضاع کنونی جهان اسلام از یک سو

و سنت‌های غیر قابل تغییر خداوند از سوی دیگر است و با این وصف، باید از آن ترسان و منتبّه شد. اما راه نجات مسلمانان از این عاقبت هولناک چیست؟ قبلاً روشن شد که سیدنا المنصور، تنها راه نجات مسلمانان از عذاب الهی و عبور آنان از بحران‌های موجود را بازگشت‌شان به اسلام می‌داند و مرادش از آن اقامه‌ی اسلام به صورت خالص و کامل برکنار از جهل، تقلید، اهواء نفسانی، دنیاگرایی، تعصب، تکبر و خرافه‌گرایی است. البته روشن است که هر کسی در جهان، اسلام خالص و کامل را به نحوی تعریف می‌کند؛ سنی به نحوی، شیعی به نحوی، بلکه هر کدام به ده گونه، ولی تعریف سیدنا المنصور بر خلاف تعریف دیگران، مبتنی بر اصول مشترک و دلایل یقینی است، نه اصول مذهبی و دلایل ظنی و این تفاوتی جوهری و مزیتی منحصر به فرد است که دعوت ایشان را به دعوتی قابل قبول برای همه‌ی مسلمانان جهان تبدیل کرده است. شما به وضوح مشاهده می‌فرمایید که این بزرگوار در دعوت خود تنها از آیات قرآن و روایات متواتر نبوی و قواعد روشن عقلی بهره می‌گیرد و از هر گونه استناد به روایات واحد و احادیث مخصوص به یک مذهب و یا قیاس و استحسان می‌پرهیزد و این رویکردی است که ما نظیری برای آن در کلّ جهان اسلام نمی‌یابیم. با یک بررسی استقرائی و مقایسه‌ای می‌توانیم صحت این ادّعا را اثبات کنیم. شما به سایر جریان‌ها و نحله‌های فکری موجود در جهان اسلام نگاه کنید. مشاهده می‌فرمایید که هر یک از آن‌ها بدون استثنا بر بنیاد یک اصل غیر مسلم و مخصوص به یک مذهب یا بر بنیاد یک برداشت از برخی اخبار واحد شکل گرفته است و فعالیت می‌کند. به عنوان نمونه، برخی از آن‌ها بر بنیاد یک روایت واحد، نامربوط و مخصوص به شیعه، یک نظام عریض و طویل سیاسی با ادّعای ولایت مطلقه و انتصاب از جانب خداوند را شکل داده‌اند و مخالفان خود را محارب و مفسد فی الأرض می‌شمارند و می‌گیرند و می‌بندند و می‌زنند و حصر می‌کنند و برخی دیگر بر اساس تقلید از چند صحابی و تابعی که یک رویکرد مذهبی مخصوص به اهل سنت است، برای خودشان خلافت تشکیل داده‌اند و هزاران مسلمان را برای تثبیت و توسعه‌ی آن می‌کشند و آواره می‌کنند و برخی دیگر با استناد به یک روایت واحد، ضعیف و مخصوص به شیعه تا ادّعای مهدویت و امامت پیش رفته‌اند و هر روز هم ادّعای جدیدی را بر آن می‌افزایند و عده‌ی بیشتری را به دام خود گرفتار می‌کنند و برخی دیگر با استناد به برداشت‌های ذوقی و شاعرانه‌ی خود از دین، عرفانی جدید ساخته‌اند و ترویج داده‌اند و هزاران انسان جاهل و احساساتی در جهان را به دنبال خود راه انداخته‌اند و برخی دیگر بدون هیچ دلیلی از عقل و شرع و تنها با این منطق ناقص و معیوب که حکومت اکثریت همیشه از حکومت اقلیت بهتر است،

برای دموکراسی مبارزه می‌کنند و مال و جان می‌گیرند و می‌دهند و خلاصه هر جریان و نحله‌ای در جهان اسلام، به همین ترتیب بر بنیاد یک اصل غیر مسلم و مخصوص به یک مذهب یا بر بنیاد یک برداشت شخصی و غیر برهانی، شکل گرفته و مشغول فعالیت است. در این میان، تنها دعوت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی به سوی حاکمیت امام مهدی علیه السلام است که مانند آفتاب در میانه‌ی آسمان می‌درخشد و در یک افق بالاتر و دور دست بر اساس یقینی‌ترین و مسلم‌ترین مؤلفه‌های اسلامی شکل گرفته است و فعالیت می‌کند و از حیث متانت مبنا و طهارت رویکرد، قابل مقایسه با هیچ یک از جریان‌ها و نحله‌های موجود نیست. این حقیقت آشکار و غیر قابل انکاری است که هر مسلمان مطلع و منصفی در جهان آن را مشاهده و تصدیق می‌کند، هر چند منافقانی که در منجلاب کفر و تعصب فرو رفته‌اند و دیگر از شعور و وجدان در آن‌ها اثری نمانده است، آن را حاشا می‌کنند و به سخره می‌گیرند! به راستی چه کسی جز یک منافق یا سفیه، می‌تواند این دعوت الهی با چنین مبنای رکین و رویکرد مطهری را در کنار این جریان‌های واهی و نحله‌های کودکانه قرار دهد؟! بدون شک هر زمانی را عاقلانی است و عاقلان زمان ما، قدر این دعوت الهی را می‌دانند و تمایز عظیم آن از جریان‌ها و نحله‌های دیگر را در می‌یابند و از باب اخذ به قدر متیقن، به آن اخذ می‌کنند تا به چیزی که خداوند به آنان وعده داده است برسند؛ چراکه وعده‌ی خداوند حق است و هرگز تخلف نمی‌پذیرد، هر چند بسیار سخت و دور از دسترس جلوه کند.

اما در درس قبل روشن شد که یکی از بزرگ‌ترین موانع اقامه‌ی اسلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آمیزش مسلمانان با ملل و فرهنگ‌های غیر اسلامی است که مانعی مشترک برای اقامه‌ی دین پس از همه‌ی پیامبران اولوا العزم بوده است. همچنین، روشن شد که یکی از مهم‌ترین عوامل این آمیزش فرهنگی، سیل تازه‌مسلمانانی بودند که با فرهنگی یهودی، مسیحی و زرتشتی روانه‌ی جهان اسلام می‌شدند و بدون آنکه همه‌ی عقاید و اعمال خود را رها کنند به موقعیت‌های اجتماعی دست می‌یافتند و حتی در دستگاه خلافت نفوذ می‌کردند. لذا سیدنا المنصور در ادامه‌ی این بحث می‌فرماید: **به هر حال، نقش اهل کتاب در شکل‌گیری فرهنگ مسلمانان** (پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)، **چه در حوزه‌ی سیاست با نفوذ کسانی از آنان مانند آل برمک** (منتسب به مردی از اهل بلخ با نام «برمک» به معنای «رئیس») **که پیشینه‌ی مجوسی داشتند** (این نظر مشهور میان تاریخ‌نگاران است؛ چنانکه به عنوان نمونه،

ابن خلکان در وفیات الأعیان [ج ۶، ص ۲۱۹] نوشته است: «وَكَانَ جَدُّهُمْ بَرْمَكُ بْنُ مَجُوسٍ بَلَخَ وَكَانَ يَخْدُمُ النَّوْبَهَارَ وَهُوَ مَعْبُدٌ كَانَ لِلْمَجُوسِ بِمَدِينَةِ بَلَخَ تَوْقُدُ فِيهِ النَّيِّرَانُ وَاشْتَهَرَ بِرَمَكُ الْمَذْكُورُ وَبَنُوهُ بِسِدَانْتِهِ»؛ «و جد آنان برمک از مجوس بلخ بود و نوبهار را خدمت می کرد و آن معبدی برای مجوس در شهر بلخ بود که در آن آتش افروخته می شد و برمک مذکور و پسرانش به تولیت آن شهرت داشتند»؛ همچنانکه فردوسی در شاهنامه از آن یاد کرده و آن را معبدی بسیار مهم برای «یزدان پرستان» دانسته و با اشاره به گشتاسب مجوسی نوشته است: «به بلخ گزین شد بران نوبهار/ که یزدان پرستان بدان روزگار/ مران جای را داشتندی چنان/ که مر مکه را تازیان این زمان!»؛ به علاوه، ابو الهول حمیری نیز در هجو فضل بن یحیی بن خالد برمکی «نوبهار» را یک «آتشکده» دانسته است [نگاه کنید به: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۸] و از اینجا دانسته می شود نظریه ی شماری که اخیراً با استناد به ریشه ی سانسکریت کلمه ی «برمک» احتمال داده اند که برمکیان بودایی بوده باشند، صحیح نیست؛ همچنانکه نظریه ی برخی دیگر که آنان را مجوسیانی بودایی شده پنداشته اند نیز بعید است. به هر حال، آنان با پیشینه ی مجوسی) **در دستگاه حکومت اموی و عباسی** (نفوذ کردند؛ به این ترتیب که جد آنان برمک در دوره ی عبد الملک بن مروان اموی [د. ۸۶ق] یا هشام بن عبد الملک اموی [د. ۱۲۵ق] به دمشق آمد و در دربار امویان مقرب شد. خالد پسر برمک مشهور به ابو البرامکه نیز مورد احترام امویان خصوصاً فرزندان عبد الملک، هشام و مسلمه بود. با این حال، او پس از فعال شدن جریان عباسی، به حامیان عباسیان ملحق شد و با جمع آوری پول برای آن ها در دوره ی دعوت پنهانی شان و نیز شرکت در سرکوب مخالفان شان در طوس به فرمان ابو مسلم خراسانی به سال ۱۳۰ق و مجاب کردن حکمران طبرستان به هواداری از قیام آن ها به سال ۱۳۱ق و برخی خدمات دیگر، اعتماد کامل آن ها را به خود جلب کرد. لذا سفاح نخستین خلیفه ی عباسی [د. ۱۳۶ق] اداره ی امور غنائم را به او واگذاشت. به علاوه، او با وجود خودداری اش از پذیرش عنوان وزیر به خاطر اعتقاد به بدیمن بودن آن، عملاً همه ی کارهای وزیر را انجام می داد. از این رو، برخی منابع از او با عنوان وزیر یاد کرده اند) و (سیدنا المنصور نیز از) **تصدی مناصب بسیار مهمی مانند وزارت** (توسط او و فرزندان اش یاد فرموده است؛ چنانکه وزارت منصور عباسی [د. ۱۵۸ق] نیز از جمله مناصبی بود که در سال ۱۳۶ق به خالد واگذار شد و او یک سال و اندی عهده دار آن بود تا اینکه ابو ایوب سلیمان بن وهب موریانی، نخستین وزیر منصور، به قصد دور کردن خالد از پایتخت و تصدی منصب او، پیشنهاد اعطای ولایت فارس به خالد را داد و خالد چندین سال بر فارس حکم راند.

دیگر شخصیت برجسته‌ی آل برمک یحیی بود که در سال آخر حکومت منصور عباسی ولایت آذربایجان را بر عهده داشت و از سوی مهدی عباسی [د. ۱۶۹ق] مسؤول تربیت و تعلیم هارون شد و بعدها نقشی بسزا در به تخت نشاندن او ایفا کرد. هارون هم به پاس این خدمات در سال ۱۷۰ق با بخشیدن مهر خویش به او، حکم او را در سراسر قلمرو حکومتش نافذ ساخت، به گونه‌ای که امور حکومتی با تدبیر یحیی، مقتدرترین وزیر در سراسر دوره‌ی عباسیان، شکل می‌گرفت. علاوه بر این، شیخ مفید از عالمان بزرگ شیعه، یحیی را به دست داشتن در گرفتاری امام موسی بن جعفر معروف به کاظم متهم کرده و گفته است که او به منظور رقابت با محمد بن اشعث و با آگاهی از شیعه بودن وی، از گرفتاری معیشتی اسماعیل بن علی، نواده‌ی امام صادق سوء استفاده کرد و با دادن هدایایی، وی را به بدگویی از امام موسی بن جعفر نزد هارون ترغیب کرد و همین به دستگیری و شهادت آن حضرت انجامید. همچنین، مسمومیت و مرگ ادريس بن عبد الله، پایه‌گذار سلسله‌ی ادريسيان هم به یحیی نسبت داده شده است. جعفر فرزند او هم از دیگر شخصیت‌های برجسته‌ی برمکیان است که نزد هارون بسیار محبوب بود. سیطره و نفوذ او بر دستگاه خلافت نظیر نداشت، تا جایی که هارون ولایت بخش غربی قلمرو حکومت از شهر انبار تا شمال آفریقا را به او بخشید. فضل فرزند دیگر یحیی هم علاوه بر داشتن جایگاه ویژه در دستگاه خلافت، از سوی هارون، تربیت امین عباسی خلیفه‌ی بعدی را عهده‌دار شد. همچنین، در سال ۱۷۶ق ولایت بخش شرقی قلمرو عباسیان از نهر روان تا ترکستان و آذربایجان و ارمنستان به او داده شد. از اینجا معلوم می‌شود که تأکید سیدنا المنصور بر نقش آل برمک و امثال آن‌ها در شکل‌گیری فرهنگ مسلمانان و رقم خوردن تحولات سیاسی جهان اسلام چه اندازه آگاهانه و بجا بوده است. البته ایشان نقش تازه‌مسلمانان در شکل‌گیری فرهنگ مسلمانان را به حوزه‌ی سیاست محدود نمی‌داند، بلکه شامل حوزه‌ی عقاید و اعمال اسلامی هم می‌داند و از این رو، می‌فرماید: «نقش اهل کتاب در شکل‌گیری فرهنگ مسلمانان، چه در حوزه‌ی سیاست با نفوذ کسانی از آنان مانند آل برمک در دستگاه حکومت اموی و عباسی و تصدی مناصب بسیار مهمی مانند وزارت» و چه در حوزه‌ی عقیده و عمل با نفوذ کسانی از آنان مانند کعب الأحبار که پیشینه‌ی یهودی داشتند در میان اهل حدیث، برجسته و قابل توجه بوده است (قبلاً به نمونه‌هایی از دست‌اندازی کعب الأحبار در عقاید و اعمال مسلمانان اشاره کردیم. او همان کسی است که ادعا می‌کرد در تورات از خلافت عمر خبر داده شده و آمده است که عثمان مظلومانه کشته می‌شود [هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۵]، در حالی که تورات هم‌اکنون وجود دارد و چنین چیزی در آن نیست! به علاوه، او احتمالاً

نخستین کسی است که عقیده به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با خدا را میان مسلمانان ترویج داد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَسَمَ رُؤْيَيْهِ وَ كَلَامَهُ بَيْنَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مُوسَى فَرَأَهُ مَرَّتَيْنِ وَ كَلَّمَهُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ» [حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۵۷۶]: «خداى عزوجل رؤیت خود و کلام خود را میان محمد صلی الله علیه و آله و موسی تقسیم کرد، به این ترتیب که او دو بار خدا را دید و موسی هم دو بار با او سخن گفت!» البته نمونه‌های فراوانی برای نفوذ این فرد و سایر یهودیان و مسیحیان تازه‌مسلمان در میان حدیث‌گرایان نسل اول وجود دارد؛ چنانکه مثلاً ابن حنبل [مسند أحمد، ج ۲، ص ۴۸۶] از ابو هریره روایت کرده است که گفت: «به کوه طور رفتم و کعب الأخبار را ملاقات کردم، پس با او نشستیم و او من را از تورات حدیث کرد و من او را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کردم! پس در میان چیزی که او را حدیث کردم این بود که گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین روزی که آفتاب در آن طلوع کرده روز جمعه است، آدم در آن خلق شد و در آن هبوط کرد و در آن توبه‌اش پذیرفته شد و در آن از دنیا رفت و در آن قیامت بر پا می‌شود و هیچ جاننداری نیست مگر اینکه روز جمعه از وقت صبح تا طلوع آفتاب از ترس قیامت تسبیح می‌گوید مگر جن و انس و در آن ساعتی است که هیچ بنده‌ی مسلمانی پیش نمی‌آید که در آن نماز بگزارد و از خداوند چیزی بخواهد مگر اینکه به او عطا می‌کند، کعب گفت: این در هر سال یک بار است! گفتم: نه، بلکه در هر جمعه است! در این هنگام کعب تورات را خواند و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست گفته است! ابو هریره گفت: بعد از آن من به نزد عبد الله بن سلام [یهودی تازه‌مسلمان دیگر] رفتم و گفتم و گویم با کعب و چیزی که درباره‌ی روز جمعه گفتم را برای او حکایت کردم و گفتم: کعب گفت که این در هر سال یک بار است! عبد الله بن سلام گفت: کعب دروغ گفته است! گفتم: بعداً کعب تورات را خواند و گفت: بلکه در هر جمعه است! عبد الله بن سلام گفت: کعب راست گفته است!» در اینجا ضمن تأکید بر مراجعات محدثانی مانند ابو هریره به یهودیان تازه‌مسلمان و مجالست و مباحثت با آنان، تلویحاً و بدون سر و صدا معیار سنجش و راستی‌آزمایی سخنان پیامبر و آموزه‌های اسلام، تورات اعلام می‌شود! همچنانکه ترمذی [سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۶۰] درباره‌ی قرائت آیه‌ی ﴿فِي عَيْنِ حَمِئَةٍ﴾ در سوره‌ی کهف گفته: «روایت شده است که ابن عباس و عمرو بن عاص درباره‌ی قرائت این آیه با هم اختلاف کردند و داوری درباره‌ی آن را به کعب الأخبار سپردند!» عجیب است که دو صحابی برای آگاهی از قرائت صحیح یک آیه‌ی قرآن، به یک یهودی تازه‌مسلمان و ناآشنا با آموزه‌های اسلام مراجعه می‌کنند، نه به اهل بیت پیامبر

صلی الله علیه و آله و سلم و نه به صحابه‌ی بزرگ آن حضرت! البته از آن دو نباید تعجب کرد، وقتی خلیفه‌ی دوم و سوم هم تحت تأثیر این فرد قرار گرفته‌اند و تا اندازه‌ای به او میدان داده‌اند که او را بر کرسی إفتاء و مرجعیت نشاندند؛ چنانکه به عنوان نمونه، بیهقی [السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۸۹] از عطاء بن یسار روایت کرده است که گفت: «کعب الأحبار از شام به همراه گروهی از مردم در حال احرام آمدند، تا اینکه در میان راه گوشت شکاری را یافتند، پس کعب به آنان فتوا داد که آن را بخورند، پس چون به نزد عمر بن خطاب آمدند، موضوع را برای او ذکر کردند، پس گفت: چه کسی شما را به این کار فتوا داد؟ گفتند: کعب، گفت: من او را امیر شما قرار دادم تا هنگامی که برگردید!» این در حالی است که اصحاب برجسته و آگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطر امثال این فرد برای جامعه‌ی اسلامی را درک می‌کردند و مسلمانان را از مراجعه به آنان باز می‌داشتند؛ چنانکه به عنوان نمونه، مشهور است که روزی عثمان پرسید: آیا حاکم [اشاره به خودش] می‌تواند از بیت المال برای خودش مالی بردارد و هرگاه توانست به آن باز گرداند؟! پس کعب الأحبار که نزد او حاضر بود فتوا داد: اشکالی ندارد! پس ابو ذر صحابی صدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عصایش بر سینه‌ی او زد و گفت: «يَا بَنَ الْيَهُودِيِّينَ! اَتَعْلَمُنَا دِينَنَا؟!»، «ای یهودی‌زاده! آیا تو دینمان را به ما می‌آموزی؟!» [بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۲۴۵]. همچنین، وقتی اموال عبد الرحمن بن عوف را پس از مرگش در برابر عثمان قرار دادند و کیسه‌های زر میان او و مردم حائل شد، عثمان گفت: «من برای عبد الرحمن امید خیر دارم؛ چراکه او صدقه می‌داد و مهمان‌نواز بود، هر چند این‌ها را از خود بر جای گذاشت!» در این هنگام، کعب الأحبار با قاطعیت سخن عثمان را تصدیق کرد و در حمایت از عبد الرحمن بن عوف سخن گفت. پس ابو ذر بار دیگر عصای خود را بر سر او فرود آورد و گفت: «ای یهودی‌زاده! آیا درباره‌ی مردی که مرده و چنین اموالی از خود بر جای گذاشته است قاطعانه می‌گویی که خداوند به او خیر دنیا و آخرت را داده است؟!» [ابن شبه، تاریخ المدینة، ج ۳، ص ۱۰۳۶؛ بیهقی، شعب الإیمان، ج ۳، ص ۱۹۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۳، ص ۴۱۷]. همچنانکه باری دیگر خطاب به او گفت: «يَا بَنَ الْيَهُودِيِّ! مَا أَجْرَاكَ عَلَى الْقَوْلِ فِي دِينِنَا» [مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۰]؛ «ای یهودی‌زاده! چه اندازه در سخن گفتن درباره‌ی دین ما جری هستی!» و باری دیگر بر سر او فریاد کشید و گفت: «يَا بَنَ الْيَهُودِيِّةِ! مَتَى كَانَ مِثْلُكَ تَكَلَّمَ بِالذِّنِّ؟! فَوَاللَّهِ مَا خَرَجْتَ الْيَهُودِيَّةَ مِنْ قَلْبِكَ» [طبری، المسترشد، ص ۱۷۷؛ مفید، الأمالی، ص ۱۶۴]؛ «ای یهودی‌زاده! از کی تا حالا امثال تو درباره‌ی دین سخن می‌گویند؟!

به خدا سوگند هنوز یهودیت از قلبت بیرون نرفته است! این نشان می‌دهد که ابو ذر رضی الله تعالی عنه خطر امثال این فرد برای اسلام و مسلمین را درک می‌کرد، هر چند به سبب این هوشیاری توسط عثمان به شام و سپس ریزه تبعید شد و در غربت از دنیا رفت. علاوه بر او، از ابن عباس نیز روشنگری کاملی در این باره رسیده است که می‌توان آن را سخن آخر در این باره دانست. بخاری [صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۶۰] از او روایت کرده است که خطاب به مسلمانان خصوصاً کسانی مانند عمر، عثمان و ابو هریره گفت: «كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَ كِتَابُكُمُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَدْتُ تَقْرُؤُهُ مَحْضًا لَمْ يَشُبْ وَ قَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَ غَيَّرُوهُ وَ كَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ وَ قَالُوا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أَلَا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ لَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلًا يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ؟» «چگونه از اهل کتاب درباره‌ی چیزی سؤال می‌کنید؟! در حالی که کتابتان که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده تازه است و آن را بی‌هیچ آلاشی می‌خوانید و کهنه نشده و شما را خبر داده است که اهل کتاب، کتاب خداوند را تبدیل کردند و تغییر دادند و با دستان خودشان کتاب را نوشتند و گفتند که آن از نزد خداوند است تا آن را به بهایی اندک بفروشند! آیا چیزی از علم که به شما رسیده است شما را از مراجعه به آنان باز نمی‌دارد؟! نه به خدا سوگند، ما احدی از آنان را ندیدیم که از شما درباره‌ی چیزی که بر شما نازل شده است سؤال کند!» این همان موضع حق اصحاب خالص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که توسط منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی احیاء و پیگیری می‌شود، در زمانی که گروه‌هایی از مسلمانان تحت تأثیر مکاتب التقاطی و مدعیان دروغین، شیفته و مجذوب متون یهودی و مسیحی شده‌اند و از آموزه‌های آن‌ها مانند آموزه‌های اسلامی اثر می‌گیرند؛ بدون توجه به آنکه در میان این متون و آموزه‌ها انحرافات پنهان و آشکار فراوانی وجود دارد و با این وصف، قرار دادن آن‌ها در کنار متون و آموزه‌های اسلامی می‌تواند به پیدایش باورهای نادرست و بدعت‌های خطرناک در میان مسلمانان بینجامد و به اصطلاح بیماری‌های یهودیان را به مسلمانان انتقال دهد!

والسلام علیکم و رحمت الله